

مرگ یحیی تعمیددهنده

¹ در آن هنگام هیرودیس، تیتراخ، چون شهرت عیسی را شنید،² به خادمان خود گفت: این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.

³ زیرا که هیرودیس یحیی را بخاطر هیروдіا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛⁴ چون که یحیی بدو همی‌گفت: نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.⁵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند.⁶ اما چون بزم میلاد هیرودیس را می‌آراستند، دختر هیروдіا در مجلس رقص کرده، هیرودیس را شاد نمود.⁷ ازاین رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بدو بدهد.⁸ و او از ترغیب مادر خود گفت که: سر یحیی تعمیددهنده را الآن در طبقی به من عنایت فرما.⁹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر همنشینان خود، فرمود که بدهند.¹⁰ و فرستاده، سر یحیی را در زندان از تن جدا کرد،¹¹ و سر او را در طشتی گذارده، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد.¹² پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

غذا دادن عیسی به پنج هزار مرد

¹³ و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه‌ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند.¹⁴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیماران ایشان را شفا داد.¹⁵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: این موضع ویرانه است و وقت الآن گذشته. پس این گروه را مرخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخورند.¹⁶ عیسی ایشان را گفت: احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.¹⁷ بدو گفتند: در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم.¹⁸ گفت: آنها را اینجا به نزد من بیاورید!¹⁹ و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و

پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت.²⁰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره‌های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند.²¹ و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

عیسی رفتن در روی آب

²² بی‌درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کناره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد.²³ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت شام در آنجا تنها بود.²⁴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که میوزید، به امواج گرفتار بود.²⁵ و در پاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید.²⁶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند: که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند.²⁷ اما عیسی ایشان را بیت امل خطاب کرده، گفت: خاطر جمع دارید! منم، ترسان مباشید!²⁸ پطرس در جواب او گفت: خداوندا، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آیم.²⁹ گفت: بیا! در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید.³⁰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: خداوندا، مرا دریاب.³¹ عیسی بی‌درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: ای کم ایمان، چرا شک آوردی؟³² و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید.³³ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: فی‌الحقیقه تو پسر خدا هستی!

³⁴ آنگاه عبور کرده، به زمین جَنیسَتره آمدند، و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند،³⁶ و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.